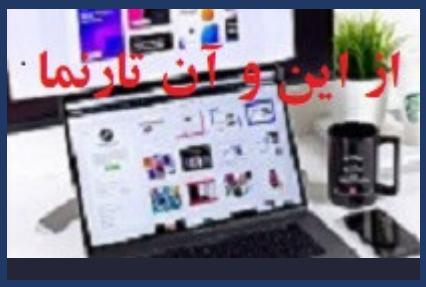

m.ilbeigi@yahoo.fr xalvat.info

گفتگوی سیاوش رنجبر دائمی با نصرت‌الله نوح-"چلنگری" دیگری که از میان ما رفت!

جمعه, ۷ شهریور ۱۳۹۹

[با صفحه بندی دوباره]

نصرت‌الله نوح

(۱۳۹۹ ـ ۱۳۱۰)

"چلنگری" دیگری که از میان ما رفت!

سیاوش رنجبر دائمی

درگذشتِ نصرت‌الله نوح (۱۳۱۰سمنان ـ ۲۱ مرداد ۱۳۹۹ استنفورد آمریکا) طنزپرداز پُرآوازه‌ی ایران، پایانی‌ست بر فصلی از تاریخ ادبیات و روزنامه‌نگاری ایران.

نوح به گفته‌ی خودش یک «عضو ساده‌ی *حزب توده* »بود. کسی که هرگز وارد دهلیزهای قدرت یکی از بزرگترین تشکل‌های چپ ایران نشد. اما او نیز چون استاد و رفیق عالی‌قدر خویش، محمد علی افراشته (۱۲۸۷ سنگر در استان گیلان ـ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۸ صوفیه)، از نوجوانی به آرمان‌های سوسیالیسم و برابری اعتقادی جدی داشت. از شماره‌های اولیه‌ی *نامه‌ی چلنگر*، قوی‌ترین نشریه‌ی فکاهی تاریخ معاصر ایران که در روز پنجشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۲۹ به چاپ رسید، نام "نوح سمنانی" در صفحه‌ی ۳، که مخصوص ادبیات محلی بود، پدیدار شد.[۱] [نوح بیست ساله همکار ثابت *چلنگر* می‌شود و فن طنزنویسی را از افراشته و ابوتراب جَلی می‌آموزد. او همچنین شاهد تحولات درون تحریریه‌ی *چلنگر* می‌شود و دیده‌های خود را به حافظه‌ی استثنایی خود می‌سپارد.

توقیف‌های پی در پی *چلنگر* و استفاده‌ی مکرر از امتیاز روزنامه‌های دیگر، سبب نمی‌شودکه ارتباط میان نوح و افراشته تضعیف شود. اما با کودتای ۲۸ مرداد، حمله‌ی اوباش به دفتر نشریه *چلنگر* و فرار افراشته از ایران در زمستان ۱۳۳۳، این رابطه‌ی عمیق انسانی و فکری و فرهنگی به کلی گسسته می‌شود.[۲]

نصرت‌الله نوح درست یک ماه پس از کودتای ۲۸ مرداد، در تاریخ ۲۸ شهریور دستگیر می‌شود.[۳] [پس از سه سال حبس و سپری کردن دوران زندان شاهنشاهی در سال ۱۳۳۵،[۴] [نوح راه تبعید را انتخاب نمی‌کند. در ایران می‌ماند و به تدریج وارد عرصه‌ی مطبوعات داخل کشور می‌شود. همراه با برخی از "چلنگری‌های" سابق، در نشریه‌ی *توفیق* و سپس در روزنامه‌ی *کیهان* قلم می‌زند. حضور نوح و همفکران در چنین نشریاتی سبب شد تا پس از انقلاب داریوش همایون گله‌مند بگوید که در دهه‌ی ۵۰، مطبوعات ایران عملاً دست چپ‌ها بود!

بحران اقتصادی ـ سیاسی رشد یابنده‌ی حکومت محمد رضا شاه پهلوی فرصتی می‌شود برای احیاء دوباره‌ی نشریاتی که سال‌ها زیر تیغ سانسور و سرکوب می‌نوشتند و سرآخر نیز از نوشتن محروم شدند. آزادی نسبی پدید آمده از آبان ۱۳۵۷ سبب شد تا نشریه‌هایی چون *فردوسی*، *تهران مصور*، *سپید و سیاه* و دیگر نشریاتی که در اوایل دهه‌ی ۵۰ توسط دولت هویدا تعطیل شده بودند، باز منتشر شوند و روی میز دکه‌های روزنامه‌فروشی قرار بگیرند. اما نشریات نزدیک به *حزب توده* تا پس از ۲۲ بهمن در انتظار انتشار ماندند.[۵]

در تاریخ ۲۰ فروردین ۱۳۵۸ روزنامه‌ی *آیندگان* مصاحبه‌ای با منوچهر محجوبی و نصرت‌الله نوح منتشر کرد و از این راه انتشار دوره‌ی جدید *چلنگر* را به افکار عمومی نوید داده شد.[۶] [اما *چلنگر* هرگز منتشر نشد و *آهنگر* پا به میدان مطبوعات گذاشت که داستانش را در گفتگوی زیر می‌خوانیم. *آهنگر* ـ محجوبی و نوح ـ تنها ۱۶ شماره مجال انتشار یافت و پس از توقیف‌های گسترده‌ی بسیاری از مطبوعات نو ظهور و قدیمی، که اولین آن‌ها روزنامه‌ی *آیندگان* بود،[۷] [عملاً پایان حضور فعال بسیاری از روزنامه‌نگاران کشته‌کار و با تجربه از جمله نصرت‌الله نوح را در عرصه‌ی مطبوعات رقم زد.

گفتگو با محجوبی و نوح به انگیزه‌ی انتشار دوباره «چلنگر»

چلنگر وابسته به هیچ گروه سیاسی نخواهد بود

نامهٔ چلنگر

بنیانگذار محمدعلی افراشته

نصرت‌الله نوح

مرتضی محجوبی

اینکه محجوبی را می‌آزار کند - آسایش خیال هاکیوت را برهم زند.

اجازه شکارکاه مستقلی، بصیر، شهید، غیابی آریامهر، به سیاهکل ایلان، در همین جا بود. چرا که از خاصه می‌خاست. اما همزمانی به آینده و روحیه‌ی مهلتی بسته نماد و رزیم او بود.

نوح: حق همیشه با مردم بوده است. زمانیکه در راه بیه ایرانی‌گامی نوشته‌ام برنامه‌ها پاسخگاند و دیگریهای مراجعه برنامه‌ی ما با زبان خلق مطابق را خواهیم‌کن و مخاطب ما مردم کوچه و بازار هستند. ما شخصیت‌های غیابی که در مقابل ما قرار دارند از بیان ما و انتقادهای ما خوشحال نیستند. اما چاره چیست؟ کتمی ها را باید گفت و مطابق با مردم

● باتوجه به کاریکاتورهای خاص که به

محجوبی: مسأله اینست که آیا ما از طنز وشوخی ورزشنامه از، برای عناصر آینده مسائل جدی استفاده میکنیم یا برای تخلیه آنها در جهت پذیرش نسبوده ما‌ویشان.

اگر نظر این باشد، مادر هر دو طریق خود خواهیم رد. آنها که لازم باشد، آنهه های مناطقی را بیان از آنکه برشکل کرفان شاه غذی تازه باسلوک های تازه بپردازیم. خواهیم شکست و با دست‌اندازی به طساط ضعف ورزیمه کردن آنها. نخواهیم توانست برانگیخته قدرت جایگزین شوند. البته باتاهمیه باتوجه که ما مرزی برای شوخی قائلیم و آن مسئله از مسائل جدی را، که کارماست جدی بماند، جدی نگاه خواهیم داشت.

اما در برخورد این طنز وانتقادی عمومی حاضر نخواهیم داشت تاضمن تلطف فضا، از رفتن به سوی آن نوع طنز و شوخی که خالق - برهمانی، و سی‌ایرانی، است پرهیز کنیم.

براین‌مبنا، بدانیم که مردم همواره در تلخ‌ترین لحظات، از طنز مورد گرفته‌اند تا

پیامدهاتلخ همدیگر باشد چه بسا ترجیح‌بدهانی مردم‌باشد حرفه حتی می‌خواهند رهاشی را بیندند چرا می‌خواهید چلنگر برای‌ما بیاندازید؟

محجوبی: بگذارید این سئوال شما را با سئوال دیگری جواب بدهم. هنگامی که من حرف خاصی برای گفتن دارم، چرا نباید از نامی‌وقتی استفاده‌نکنید مخاطب را از آنجا روشن کرده باشد؟ اصولاً چرا باید مسأله را از این دیدگاه دید؟ مگر آنها که خواهان روزنامه‌ی ترقی‌چلنگر هستند نباید از ابتدا و بدهیچ سرگردانی، روزنامه‌ی را بیابند؟ چه لازم است که اسمی حرفش را برای پرهیز از تغییر های دیگران، اگر در کلیه های رنگارنگ بیچید که مخاطب آن را بفهمد و مخاطب فریب نخورد، پس از کشف حقیقت، به مطالبه باتوجه بپردازد؟

بنابراین اگر نام چلنگر یعنی، چپ، بگذارید همه آنها که از چپ، مفهومی بفهمند و عرضی و تصوری‌نیست دارند، با تمایل خیال، چلنگر چپ خود را بخوانند و آنهائی تعصب دارند، از همین ابتدا خریدار چلنگر نباشند و از آن نوع بلا هائی‌که‌سر روزنامه های، خبرآموز، می‌آورند، بسر چلنگر نیاورند و به ما تهمت فریب و خدعه نزنند.

نوح: اگر قرار بود در برابر کاریکاتورهائی که به جامعه تکلیف شده همه قلم بستان در جریان شود ولی از آنطرف‌مطابق بیندند دیگر روزنامه و روزنامه‌نویسی باقی‌نمیماند و تاکنون فکر میکنیم که این یک وظیفه است در برابر عدالتخواهی کاملاً‌مسئولیت میگیرد. مطابق را باید گفت هرچه‌که تلخ باشد. نمی‌خواهیم براساس‌ایجاد خیرزنانی شاعرو متفکرین‌یک ایران کشانده که میگیرد. سعی حق مگرانه تا دریاهاکران نشوید.

در هر صورت راهی برسنگلاخ است که باید طی بکند. اگر چند نفر از ما برنامه در عرض گروه کثیری از مردم از حرف مشخص‌شوند خواهد شد و ما همین را میخواهیم.

● در آغاز فریبندگان چلنگر چه‌کسانی هستند؟ و چگونه می‌خواهند آنرا ارائه‌کنند؟

محجوبی: شروع کار ما گروه‌ها‌زمانه از چلنگر است. ولی جلیه یادمونی از طنز نویسان و طنزپردازان چوان‌تکوین شده‌است. ما‌دارند از برنن نام ها خودداری کلم تا به آنها که سی از انتشار چلنگر بعدازخواهیم موجبات ظلمی نه‌ده باشد. اما اداره چلنگر یک شورای‌دبیران، مرکب از پنج طنز نویس و دوکاریکاتوریست به عهده دارد و در‌عین اینکه هریک از این هفت نفر می‌تواند عضو حزبی یا سازمان سیاسی خاصی باشد چلنگر وابسته به هیچ یک از گروه های سیاسی نخواهد بود.

نوح: فریبندگان چلنگر اغلب کسانی هستند که با اثر افشاته و روزنامه چلنگر کار کرده‌اند. البته چهره های تازه‌ای هم به ما پیوسته‌اند و در آینده نیز خواهند پیوست. اداره روزنامه نیز بصورت تخصصی‌خواهد بود و مدیریت مالیه‌ی خدایسیو، شورای فریبندگان پس از بررسی وتشخیص هرمطلب در انتخاب باره از آنرا انتشار است. فعلاً گروه ما از پنج شاعرو نویسنده و دو کاریکاتوریست تشکیل شده که مسلماً در آینده به این تعداد اضافه خواهد شد.

اینکه‌ان- پنجشنبه ۲۰ فروردین ۱۳۵۸ - صفحه ۶
شماره ۳۳۲۸- سال دوازدهم

متن پیش رو شامل فرازهایی از گفتگوی تلفنی نگارنده‌ی این سطور با زنده‌یاد نصرت‌الله نوح است که در فروردین ۱۳۹۳ هنگام تحقیق درباره‌ی تاریخچه‌ی روزنامه‌های *چلنگر* و *آهنگر* انجام گرفته است .هدف این گفتگو پیدا کردن شناخت دقیق‌تری از ماهیت این دو نشریه، نوع روابط هیئت تحریریه‌ی *چلنگر* و *آهنگر* با *حزب توده ایران* و دیگر حوادث مهم در این ارتباط می‌باشد. استاد نوح با کمال محبت حاضر شدند خاطرات خود را برای نگارنده بازگویند].۸ [برخی از نکات مطرح شده در این مصاحبه به تفصیل بیشتری در مجموعه‌ی *یادمانده‌ها* و *بررسی طنز در ادبیات و مطبوعات فارسی* که هر دو چاپ آمریکاست آمده‌اند؛ اما این گفتگو شامل نکات تازه و بکری‌ست که پیشتر چاپ نشده و به فهم بهتر واقعیت آن دو نشریه، سبک کار آن‌ها و رفتار *حزب توده* با چنین نشریاتی یاری می‌رساند. همچنین بر جنبه‌هایی از شخصیتی استثنایی چون محمد علی افراشته و همچنین شاگرد و رهروی وی نصرت‌الله نوح باریکه نوری می‌اندازد که در مطالبی که این روزها در سایت‌های مختلف نوشته شده، بازتاب نیافته است.

نگارنده مدیون محبت بنفشه مسعودی و ناصر مهاجر در تنظیم مقدمه و متن این مصاحبه است.

دکتر سیاوش رنجبر دائمی

گفتگوی سیاوش رنجبر دائمی با نصرت‌الله نوح ـ ۲۳ فروردین ۱۳۹۳

سیاوش رنجبر دائمی :جناب آقای نوح، از شما خواهش می‌کنم از رابطه‌ی میان نشریه‌ی *چلنگر* و *حزب توده ایران* بگویید. رابطه‌ی حزب و نشریه به چه صورت بود؟ گویا ابهام و شک و تردیدهایی ...

نصرت‌الله نوح :هیچ ابهام و شک و تردیدی وجود ندارد. افراشته تا آخرین روز زندگی‌اش، خودش را یک توده ای می دانست.

پنج شنبه ۱۷ اسفند ماه ۱۳۲۹ شماره ۱

سال اول تکشماره ۲ ریال

کپله محمود تره‌بار فروش

« افراشته »

صاحب امتیاز و مدیر محمدعلی افراشته

نامهٔ چلنگر

الخیر فی ما وقع !!

بهای تکشماره فعلا دو ریال پس از نشر اسکناس ده ریال

نامهٔ سرگشاده

آتشی مزاج

تیتر روزنامه بود:

»بشکنی ای قلم ای دست اگر/ پیچی از خدمت محرومان سر«

از روز اول شعار نشریه‌ی *چلنگر* همین شعر بود. در ۱۴ آذر،[۹] [وقتی منزلش را غارت کردند، این بیت را تبدیل به یک قصیده کرد که در آخر قصیده می‌گوید:

خانه‌ام غارت اوباشان شد

این یکی دیگ گرفت آن دفتر

که چه سر خم کنم از این طرفی

اینچنین سر برود زیر تبر

افراشته همیشه می‌گفت: من توده‌ای مادرزادم! و یک شعر هم با همین عنوان دارد: توده‌ای مادرزاد. تا آخرین روز زندگی‌اش هم توده‌ای بود .هیچ‌وقت، ضعفی از نظر ایدئولوژیک نداشت.

رنجبر دائمی :آیا *کمیته‌ی مرکزی حزب توده* یا *کمیته‌ی انتشارات حزب توده* که مسئول آن داوود نوروزی بود، به افراشته و *چلنگر* خط سیاسی حزب را دیکته نمی‌کردند؟

از نوح : ادبیات سمنانی

به پیش دیمه صلحی جهانی ، همه باهم !

گر حافظ صلحی پیو ملت بزمانه — منو نه ازجنگی دیگر نام ونشانه
جنگ‌همارهجز مرگی نداره‌دیگه‌سوغات — ای‌تپه‌خاکستر میو چه‌شهر و چه‌دهات
پیر و جوونی جمله‌مبین‌طعمه‌ای‌بامبین — هرجا که نیا که ، همه‌جا آتشه‌و خین
بامب‌منابرسه کوجوون یا که‌تو پیره — بامب‌منابرسه کووشون‌یا که‌تو سیره
ان‌جنگه که‌هرجائی‌بشومرگ‌ومکافات — به بختی‌و نکبت‌میزه تحفه و سوغات
موونره خبری نداره جنگ‌بجزشر — کوشش‌ها که‌هرجوری‌مزن‌پس‌ذوجلو بر
نه وچونه کومبخی یانجورتوزحمت — زون گوز بکرچه ایه عمری بذلت
نارزا تو کو گوشتی دمی‌تو پی‌بین آخر — نارزا توهمش کشته بین‌اکبر و اصغر
ار بایی منافع بالا نارزا توبجنگن — نارزا تو دله آتشی و خینی بخلطن
درسایه‌ای صلحی تومیا ملتی آزاد — درسایه‌ای‌صلحی‌میونه زندگی آباد
نه زندگی‌یی‌چونکه ایه‌صلح مدافع — پس‌صلحی‌یی‌دفاع‌ها که‌یعنی‌ته‌منافع
با کوشش‌و جدیتی یی گیرو فراوون — اوسار که دردنیا ان‌طالبی جنگون
تا صبح‌بیو درهه جا غالب‌ومحکم — پس‌پیش‌دیمی‌صلحی‌جهانی‌همه‌باهم

چلنگر پنج شنبه ۳۱ مرداد ماه ۱۳۲۰ شماره ۳۴

نوح :هیچ‌وقت خط نمی‌دادند. روزنامه‌های حزب ـ ارگان علنی ـ وقتی منتشر می‌شدند، همه در مسیر خط مشی حزب بودند .افراشته هم همان روزنامه‌های علنی، راهنمایش بود. جَلی هم به همین ترتیب. همه‌ی کسانی که در *چلنگر* کار می‌کردیم، توده‌ای بودیم.

می‌دانید که *چلنگر* ابتدا در چهار صفحه منتشر می‌شد و یک صفحه‌ی آن به شعر محلی اختصاص داشت. این یکی از کارهای بسیار درخشان افراشته بود. یاد دارم در دفتر *چلنگر* به من گفت: ما شاعر سمنانی داریم، ولی شعر سمنانی نداریم. من هم تصدیق کردم. گفت: یعنی چه؟ بنشین بساز. به سمنانی شعر بگو! گفتم: بلد نیستم . گفت: بلدی، یاد می‌گیری. آنقدر گفت تا من شروع کردم به ساختن شعر سمنانی. آن زمان نمی‌فهمیدم، اما حالا می‌فهمم چه گنجینه‌ای‌ست به زبان محلی با مردم صحبت کردن. چندین بار دیدم شعرهایی که ۶۳ـ۶۲ سال پیش در *چلنگر* چاپ کردم، بچه‌های این دوره‌ی سمنان می‌خوانند و از حفظ هستند. البته من مجموعه‌ای از اشعارم را به زبان سمنانی جداگانه چاپ کردم و در اختیار همه هست. این مجموعه را از پافشاری و اصرار و تشویق افراشته دارم .مدیونش هستم.

سال اول شماره ۱ — شنبه ۱۴ تیر ۱۳۳۱ — تک‌شماره دوریال

شب چراغ

صاحب امتیاز و مدیر: ابوتراب جلی

خوانندگان عزیز

از: جلی

چو بد کردی مشو ایمن ز آفات

دوره‌ای بین افراشته و جَلی اختلافی پیش آمده بود. جَلی مدتی *چلنگر* از جدا شد و روزنامه‌ی *شب‌چراغ* را انتشار داد که چند شماره‌ای بیشتر در نیامد].۱۰ [بالاخره دوستان افراشته و جلی را آشتی دادند و جَلی دوباره به *چلنگر* برگشت .فقط و فقط اختلاف سلیقه در شکل و فرم *چلنگر* باعث این جدایی شده بود، و نه هیچ چیز دیگر. قوی‌ترین شاعری که من در زبان فارسی دیده‌ام جَلی‌ست. او یک پاورقی داشت با نام *کتاب ابراهیم* .در هر شماره یک شعر هم درباره‌ی مسائل روز می‌ساخت. در دفتر می‌نشست و دو صفحه‌ی کاغذ جلوی خودش می‌گذاشت.

شنبه ۴ آبان ماه ۱۳۳۰

صفحه ۲ — چلنگر — شماره ۶۹

از: ابوتراب جلی

کتاب ابراهیم

بچه ها! بود در دمان قدیم
پدرش و نجه‌ی‌سه کچ گری
در محیطی که زندگی میکرد
بت پرست دو آنکه بودند
میبودند مردم شادان
بت خداوند گمار ایشان بود
چیست بت اشکال مضحکی از چوب
صاحب دست و پا و چشم و دهان
ظاهرش با شکوه و ساده و تلال
باطنش چوب خشک بی مقدار
داشت چون کسب بت فروش سود
توی هر خانه و هر محل
بت چوبین میان قاب طلا
بر هر چارسو، میان محل
پیرو بت، سحر ز بستر ناز
پیش بت دفعه، مجدداً می میکرد
از نذرش کسب آبرو میکرد
خاک پای بت از سر تعظیم
تا رهاند ز هر مرض دردش
اغرض دود بت پرستی بود
بت بمعقول آب و نان میداد
هر دمی واعظ نصیح و بلیغ
بت نگهدار خانمان شماست
حافظ آب و ملک و نان شماست
هر کسی چپ به بت نگاه کند
هر که دزدد به بت که توهین
ماجرا چو است آن و چه بود باید

تو جوانی بنام «ابراهیم»
کز جهان داشت اره و تیری
همه همشهریانش از زن و مرد
پیش بت دو بخاک میسودند
طفل خود را بپای بت قربان
در همه کار، یار ایشان بود
که بسنباده صیقلی شده خوب
همه چیزی در او بغیر از جان
سینهٔ او پر از نشان و مثال
دوره تومان بهای یک فروار
کار یکعدد بت تراشی بود
داخل هر اداره، هر منزل
نصب گردیده بود آن بالا
بود مریا بی قسوی هیکل
چونکه میکرد چشم خود را باز
تنه‌ها از بسرانش می آورد
طلب مغفرت از او میکرد
بود از بهر او دوا و مکیم
هست بت «زنی سبلان» بودش
بت خداوند ملک هستی بود
گرچه خود جان نداشت، جان میداد
میبودند پیر بست ابلیغ:
حافظ خانه و دکان شماست
حافظ قاطر و الاغ شماست
غضب بت دلش میاد کسند
واجب القتل باشد و پیچیدن
بسایه از صلکت خود تهیه

بقیه در شماره آینده

صلح ما عاقبت شود پیروز

از: ، نظایف پور

صلح کل - آرزوی ملت هاست — جنگ - ویران کننده دنیاست
صلح: آزادی است و شادی و امنیت — جنگ: نعمت نامطلوب و مضاست
صلح - سرمایهٔ سعادت ملتها — جنگ - مستوجب خرابیهاست
صلح ما - عاقبت خود پیروز — جنگ مطلوب دست نادانهاست

خلافکار!

یکارخانه میامد و تا چند از ظهر یک بند کار میکرد، همه از طرز رفتار او رضایت داشتند. ولی کارخانه پسری داشت بنام امیر هوشنگ که تابستانها برای اینکه موجبات انس سر ترود بعضی از روزها با پدرش بکارخانه میامد. امیر هوشنگ غیاثی شر و یکی یکدانه بار آمده بود، هر وقت بایش بکارخانه میرسید همه از دست او بطاب میامدند، به بزرگتر کوچک بدویراه میگفت و بی احترامی میکرد.

یکی از روزها که علی استکان های خالی چائی را به آجارخانه میبرد وسط پله‌ها با امیر هوشنگ برخورد کرد، امیر هوشنگ برای اینکه تفریحی کرده باشد پایش را جلوی پای علی گذاشت، علی با استکانها محکم بزمین خورد و خردن از دماغ او براه افتاد.

امیر هوشنگ که از این پیش آمد متوحش شده بود گریه کنان باطاق پدرش دوید و برای اینکه دست پیش را گرفته باشد بپدرش گفت که علی به او بدویراه گفته و او را کتک زده است.

داستان توهین علی به امیر هوشنگ مقام ریاست را سخت آشفته حال ساخت به او خیلی گران آمد که پسر یک کارگر ساده اینقدر جسور شده باشد که به نورچشمی مقام ریاست در روز روشن بدویراه بگوید فوری زنگ را فشار داد محمد علی وارد اطاق شد.

رئیس- محمد علی تو خجالت نمیکشی از روی من حیا نمیکنی، کوشو خدمت کرده تو را آوردم پیشخدمت خودم کردم، حالا کار تو بجائی کشیده که پسر بی تربیت احمقت پسر مرا کتک بزند.

محمد علی- آقای رئیس این چه فرمایشی است میفرمائید. پسر شما پسر مرا از پله‌ها پرت کرده، سر و روی او را شکسته

که پسر بی تربیت و غفلتی است روبرو میشود و بلافاصله از طرف او مورد تعرض قرار می گیرد در اثر این برخورد، علاوه بر اینکه صدمهٔ روحی شدیدی به امیر هوشنگ خان وارد میآید. تعدادی از استکان ها نیز بزمین افتاده میشکند و از این راه ضرری بودجهٔ تامین کارخانه میخورد که با توجه بتعصبات امیر هیات معترض دولت در مورد صرفه جوئی در هزینه های دولتی تصور میرود این حادثه با غفلت فیشی و بمنظور اخلال در موقعیت دولت صورت گرفته باشد و چه بسا که عمال غرکت سابق غاصب نفت نیز در این پیش آمد دست داشته باشند از طرف دیگر طبق معاینهٔ دقیقی که بهداری کارخانه از ضارب و مضروب بعمل آورده چنین بر میآید که به نفس ضارب خسارتی جز یک خراش کوچک بطول ۳ سانتیمتر در مغز و خراش دیگری در پنی صدمهٔ دیگری وارد نشده که آنهم اثبات طبق اظهار پزشک مربوطه قابل اهمیت نبوده و با یکی دو بار پانسمان قابل درمانست در عوض به آقای امیر هوشنگ خان که با تربیت عالی خانوادگی بسیار رقیق القلب و حساس است صدمهٔ روحی بزرگی وارد شده و چه بسا میگذشت که قلب او تکان خورده و احتیاج چندماه معالجه و استراحت داشته باشد.

علی ایجاد هیات بازرسی که بادعت لازم جواب قضیه را مورد بررسی قرار داده بعلایل زیر:

۱- طبق مورد تحقیق محلی که با همکاری صوت دو سازمان شهربانی مختلف کار خانه رسیده و فروع نزاع را از طرف علی فرزند محمد دانسته اند.

۲- توجه باین قسمت که علی فرزند یکنفر پیشخدمت بیسواد است و چون از طبقهٔ سوم میباشد تربیت خانوادگی عادی و در عوض امیر هوشنگ خان در محیط عالی بزرگ شده و از مکاریو محاسن اخلاقی

چند خط شعر می‌نوشت و چند خط برای پاورقی. درست مانند اینکه بخواهد مقاله بنویسد، با همان سرعت شعر می‌سرود. به خاطر اختلاف سلیقه درباره‌ی شعر و روزنامه و وسایل کار بود که از هم جدا شدند. اما بعد دوستان میانجی شدند و دلخوری‌ها را رفع و رجوع کردند و جَلی به *چلنگر* بازگشت

با تأییدات مسلسل بنگه دنیائی
ما
قاتل کل نفوس ممالك محروسه ایران

بدینوسیله تاثر بی پایان خودرا
از حادثهٔ سی ام تیرماه و کشتار مردم
بدفاع از اینجهت اعلام میداریم واشك
تساح میریزیم که چون بنظر قرین الشرف
وذات بی ذوات ما اینقدار کشتار کم
وناچیز بوده ورضایت بدسلوکانه را، کم
فراهم نموده است.

یزید بن معاویه!

چلنگر در دوره‌های مختلف با سد سانسور برخورد کرد. یک مدت که به قول خودش "هوا خوب بود"، راحت‌تر می‌نوشت. مثلاً وقتی دربار اعلامیه می‌داد، "چلنگرباشی "هم یک اعلامیه می‌داد. دربار در سرلوح اعلامیه علامت تاج می‌گذاشت، و افراشته به کاریکاتوریست‌ها گفته بود که تصویر یک دیزی بکشند که شبیه تاج بود. این دیزی را در بالای اعلامیه به جای تاج می‌گذاشت و می‌گفت :ما می‌فرماییم چه و چه... درست انگار شاه دارد صحبت می‌کند. همیشه جمله‌ی اول را با «ما» شروع می‌کرد و می‌نوشت ما این را می‌گوییم... گاهی اوقات هم از طرح پرده برای نشان دادن دربار استفاده می‌کرد. مصداق این شعر سعدی:

این شکایت شنو که در بغداد رایت و پرده را خلاف افتاد

یعنی بین نظامی‌ها و شاه حرف پیش آمده. رایت به معنای پرچم است و پرچم هم در دست ارتش است، معنای دیگر پرده هم پرده‌دار یا دربار است. گاهی پرده را به جای دربار نشان می‌داد. گاه از کلاه نظامی نصفه، بدون آنکه صورتی داشته باشد استفاده می‌کرد. وقتی نمی‌توانست شاه را بکشد، کلاه را طوری می‌کشید و مطلب را جوری می‌نوشت که برای خواننده مشخص باشد که شاه منظورش است. ۲۳ تیر ۱۳۳۰ یا ۳۰ تیر ۱۳۳۱ که توقیف شد؛[۱۱] [هفت یا هشت شماره با امتیاز نشریه‌های مختلف درآورد. با عناوینی چون *پیشگامان*، *شطرنج سیاسی*، *رحمت*، *زحمت* و ...خلاصه دوستان امتیازات نشریات را پیش افراشته می‌گذاشتند تا هر وقت *چلنگر* توقیف شد و یا گیر کرد، از آن‌ها استفاده کند.

از اول تحلیل حزب درباره‌ی مصدق، اشتباه بود. همین تحلیل غلط باعث شده بود که کمیته‌ی مرکزی *حزب* به دو جناح تقسیم شود. گروهی کارهای مصدق را درست می‌دانستند و یک عده هم مصدق را قبول نداشتند. *چلنگر* هم همین طور میان زمین و هوا مانده بود و بیشتر به مصدق نیش می‌زد تا ۳۰ تیر. بعد از ۳۰ تیر *حزب* نه تنها به مصدق حمله نکرد که به نوعی مدافع او شد. *چلنگر* هم از آن تاریخ به بعد به مصدق حمله نکرد. به نوعی از مصدق حمایت هم می‌کرد؛ تا آخرین روزهای ۲۸ مرداد. *چلنگر* با مصدق شوخی می‌کرد؛ شوخی‌های محترمانه].۱۲ [اما تا قبل از ۳۰ تیر با مصدق چپ افتاده بود. گاهی شعرهای بسیار بدی هم می‌ساختند. جلی می‌ساخت، بچه‌های دیگر هم می‌ساختند و خود افراشته هم می‌ساخت.

رنجبر دائمی :آیا شعرهایی که شما از آن به عنوان "شعرهای بد" یاد می‌کنید، می‌تواند شانه‌ی یا نزدیکی افراشته به طیف ضد مصدق در *کمیته مرکزی حزب* باشد؟

شماره ۴ پنج شنبه ۲۴ اسفند ماه ۱۳۲۹ چلنگر

از : سنوده

حافظ صلح!

آگهی احضار!

محل شعر ابوتراب جلی

امنیه منشی حسن را دست بسته می‌آورد و گوید :

منشی حسن گوید

امنیه مجرود منشی به منشی

نامهٔ فکاهی و سیاسی چلنگر

روز انتشار پنجشنبه ها

نوح :نه، حرکت مصدق را قبول نداشت. مثلاً وقتی مصدق با ترومن مذاکره کرد، افراشته نوشت:

رفت و دُم به ترومن زد دستمال

مثل یک کشور بی استقلال.

البته منظور از دُم همان تخم است. خُب یعنی انتقاد داشت که چرا با ترومن مذاکره می‌کنی و نمایندگانش را می‌پذیری؟ در این حد بود. اما بعد از ۳۰ تیر. دیگر با مصدق با ملایمت صحبت می‌کرد و به او حمله نمی‌کرد .از *جبهه‌ی ملی* در این مقطع اگر تعریف نمی‌کردند، بد هم نمی‌نوشتند.

رنجبر دائمی :من چند شماره‌ی *چلنگر* را بعد از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ دیده‌ام، باز لحن کمی تند بود.

انتقاد اصلی به دولت مصدق برای عدم محاکمه‌ی قوام بود.

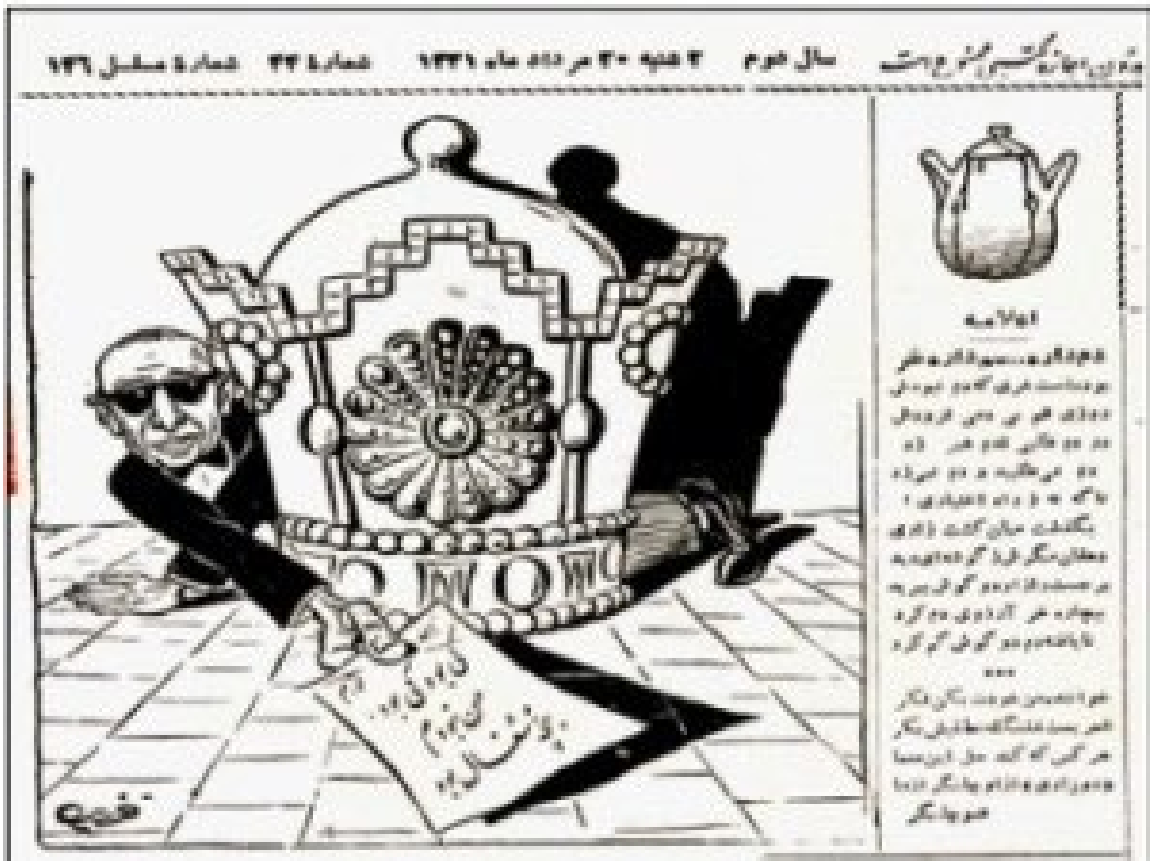

نوح :بله، انتقاد به این بود که چرا قوام و ارتشیان را محاکمه نمی‌کنید!

رنجبر دائمی :در شعر «ملت فاتح» و همین طور در کاریکاتور «ملت فاتح»، هیچ به مصدق اشاره‌ای نمی‌کند. به نظر می‌رسد که مصدق را از ۳۰ تیر کاملاً جدا می‌کند.

نوح :بله، جدا می‌کرد و بیشتر به بقایی می‌پرید و دیگران.

رنجبر دائمی :از سال ۳۰ به بعد بارها *چلنگر* توقیف شد؛ اما با نام‌ها و عنوان‌های دیگر و در همان فرمات و اندازه و صفحه‌بندی *چلنگر* منتشر می‌شد.

نقل کلیشه‌ها و مندرجات این روزنامه بدون اجازه کتبی ممنوع است سال دوم ۵ شنبه ۲ مرداد ماه ۱۳۲۱ شماره ۳۹ شماره مسلسل ۱۴۱

رأی دادگاه لاهه نو دهلی بزرگی به استعمارگران امریکائی و انگلیسی است .
این موفقیت را بملت ایران تبریک میگوئیم .

از : فرخی یزدی

هرگز دل ما از غم دوریم نشد
در بیم و صاحبان دریم نشد
ای جان بفدای آنکه پیش دشمن
تسلیم نبود جان و تسلیم نشد

از : افراشته

ملت فاتح ...

ای قوام ای غرام خائن و پست
ای بیک جانی دگر همدست
ای که هردو ز جام تلخ مست
خوب سائیده شد دماغ غرور
هم ز تو هم از آن یکی مغرور
سرنگون باد ظلم و استبداد
مرگ بر لانه‌ی فساد آباد
واژگون باد مرکز بیداد
ای شما بساعت مذلت ما
چون از ضرب شست ملت ما
ای قوامک گناه کردی تو
تکیه بر زور شاه کردی تو
بجنایت پناه کردی تو
سنگر شاه است و پرتخالیست
ملت آنکه محکوم خالیست
دیدی ای روسیاه مجنون فیر
دیدی ای خائن کثیف و شریر
دیدی ای پیر فرود دو به پیر
ژنده‌ای دست و پای بیچاره را
امتحان کردی امتحان شده را
دیده ای حزم ملت ایران
از چپ و راست مرد تهران
عضو حزب و فرقه یکدل و جان
خورده کرده پوزه‌اشرا زود
که در آمد ز مغز پوکت دود
دیدی ای دیو خون خورده ذخیم
ملت بسا ارائه و تصمیم

ز داد قربانی و نشد تسلیم
کودی چشم دشمنان ، ملت
جاودان باد قهرمان ملت

یکدفعه سکوت ضمن تمام
بتهیدان بسه احترام تمام
یاد از ما برادرانه سلام

می ام نیر قهر مردان ملت
بست پیمان هرن و جان ملت

خون پاک شما مهر دان است
ضامن حق خلق ایران است
درس عبرت برای سلطان است
تا بداند هوای کارش را

بعد از این رسم روزگارش را
ملت این تاج اول کار است
وقت تجدید نقش دربار است
قلعه‌ی را کساد بازار است
ملت فاتح و رشید و کبیر
زود از این فتح خود نتیجه بگیر

نوح :انقدر فرم و اندازه و صفحه‌بندی مشخص بود که همه متوجه می‌شدند *چلنگر* است؛ منتها با نامی دیگر. افراشته اصرار داشت که قطع روزنامه عوض نشود .می‌خواست همه‌ی شماره‌ها یک اندازه باشد تا آن‌هایی که می‌خواهند دوره‌ی روزنامه را جمع کنند، هنگام صحافی شماره‌ها، مشکلی برایشان پیش نیاید و راحت صحافی کنند.

رنجبر دائمی :کاملاً. انقدر این شباهت زیاد است که حتی من که یک شماره از *چلنگر* کاغذی را ندیده‌ام، خیلی زود متوجه شدم این روزنامه هم یک شماره‌ی دیگر از *چلنگر* است و فقط نامش عوض شده. تا جایی که می‌دانم، آخرین شماره‌هایی که اسم و آرم *چلنگر* را دارند، در حول و حوش فروردین ماه ۱۳۳۲ است. از فروردین ۳۲ به بعد نشریه با نام‌های دیگری منتشر شد.

نوح :نه، همیشه *چلنگر* بود .البته با هر توقیف اسم نشریه عوض می‌شد. اما صفحه‌بندی و قطع و آرم را طوری می‌گذاشتیم که کاملاً مشخص باشد، *چلنگر* است .تا آخرین شماره با نام *چلنگر* منتشر شد. آخرین شماره یک روز قبل از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود که به دفتر ریختند و همه چیز را پاره کردند و سوزاندند. به همین دلیل آن شماره پخش نشد.

رنجبر دائمی :اگر دوره‌ی نشریه را بین خرداد تا مرداد ۱۳۳۲ را مرور کنیم...

نوح :خیلی تند بود بر علیه شاه و دربار.

رنجبر دائمی :اسامی مثل *شب چراغ*...

نوح :روزنامه‌ی *شب چراغ*، قطع *چلنگر* بود .اما نشریه‌ای دیگر بود و به *چلنگر* ربطی نداشت.

رنجبر دائمی :یک شماره جلوی چشم دارم به تاریخ ۱۸ تیر ۱۳۳۲.

نوح :ممکن است که سال ۳۲ یک بار هم از امتیاز *شب‌چراغ* استفاده کرده باشیم. من الان حضور ذهن ندارم.

رنجبر دائمی :سیستمی که برای اثبات *چلنگر* بودن این نشریات استفاده می‌کردید واقعاً جالب است. نام نشریه مرتب عوض می‌شد. من شماره‌ای دارم به نام *صلح دنیا*، مورخ ۲۲ مرداد ۱۳۳۲[۱۳] [منتها هر بار بالای صفحه جمله‌ای می‌بینیم...

نوح :مثلا «صد بار به توقیف کننده‌ی *چلنگر* لعنت«!

رنجبر دائمی :یا «بر *چلنگر* آزار لعنت». پس با این حساب همه‌ی نشریاتی که چنین پیام‌هایی دارند، ادامه‌ی *چلنگر*ند؟

نوح :درست است.

رنجبر دائمی :می‌توانیم بگوییم وقتی *چلنگر* نمی‌توانست با نام خودش منتشر شود، با نام‌های دیگر انتشار می‌یافت، تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

نوح :همه‌ی این نشریات را خود افراشته، سنگسری و جَلی منتشر می‌کردند؛ با اسامی مختلف.

رنجبر دائمی :پس افراشته تا مرداد ۳۲ انتشار روزنامه را ادامه داد؟

نوح: بله گفتم آخرین شماره روز ۲۸ مرداد بود. یک روز قبل آماده شده بود برای پخش. شب ۲۸ مرداد ریختند به دفتر روزنامه و چاپخانه. حمله شروع شده بود. آن شماره روز ۲۸ مرداد پخش نشد. سوخت و پاره شد. دیگر افراشته مخفی شد. جلی را گرفتند.

رنجبر دائمی :اول مرداد *چلنگر* با نام *رنگین‌کمان* منتشر شد [...] یک شماره‌ی از *چلنگر* با نام «جاجرود» در روز ۱۱ تیر دیدم که در سر لوحه‌ی آن نوشته شده: «هفده بار بر *چلنگر* آزار لعنت«!

نوح :بدین معناست که هفده روز است *چلنگر* با نام *چلنگر* درنیامده .من تا آخرین شماره‌ی دوره‌ی *چلنگر* را داشتم. تصمیم داشتم همان طور که کارهای افراشته را منتشر کردم، کارهای جَلی را هم به انتشار برسانم. جَلی استادم بود. او زنده بود و روزی به من گفت که مشغول جمع کردن آثارش است و می‌خواهد منتشرشان کند. مشکلش این بود که دوره‌ی کامل *چلنگر* را نداشت. من گفتم: دوره‌ی کامل خودم را می‌آورم خدمتتان. هم دوره‌ی *چلنگر* و هم ۵ یا ۶ کتابی که از جلی منتشر شده بود و من آن‌ها را داشتم، همه را صحافی شده به خودش تحویل دادم. او هم به انتشارات گوتنبرگ داد تا چاپ کند و آن‌ها هم همه را بالا کشیدند. نه آثار جَلی را جمع کردند، و نه دیگر دستم به *چلنگر*هایم رسید. [محمود] کاشی‌چی، مسئول انتشارات گوتمبرگ با ما رفیق بود. با هم زندان بودیم. هر وقت پیشش می‌رفتم، می‌گفت: نمی‌دانم کی این نشریات را برده. تو پیدا کن و من می‌خرم و به تو می‌دهم.

گفتم *چلنگر* که دیگر پیدا نمی‌شود. هر که این مجموعه را دارد قایم کرده و یا دست مخالف‌ها افتاده. در اسناد ساواک حتماً موجود است.

رنجبر دائمی :گمان می‌کنم هنوز در کتابخانه‌ی ملی و کتابخانه‌ی مجلس وجود داشته باشد. شنیده‌ام که برخی از دوستان مشغول گردآوری این مجموعه هستند. و همین طور شنیده‌ام که دوره‌ی کامل را برای فروش گذاشته‌اند.

نوح :حتماً دوره‌ی من است که دست به دست می‌شود. یادتان باشد، دوره‌ای که من داشتم، شماره‌ی دوم *چلنگر* به جای دو صفحه یک صفحه است. این علامت مشخص می‌کند که دوره‌ای را که می‌فروشند دوره‌ی من است یا نه.

از شماره‌ی اول تا به آخر دوره‌ی من درست و کامل است. فقط شماره‌ی دوم به جای چهار صفحه، دو صفحه است...

رنجبر دائمی :البته یکی از مشکلات مجموعه‌های موجود *چلنگر* در کتابخانه های ایران این است که صحافی شده‌اند...

نوح :بله، آگهی‌هایی که در *چلنگر* است در جاهایی که به آن "راهرو" می‌گفتیم چاپ می‌شد. وقتی دو صفحه را باز می‌کردیم، در وسط هم آگهی می‌گذاشتیم.

رنجبر دائمی :مشکل صحافی *چلنگر* به خاطر نوع صفحه‌بندی‌اش. وقتی صحافی می‌کنند ستون راست صفحه چپ و ستون چپ صفحه راست از بین می‌روند.

نوح :کاملاً درست است.

رنجبر دائمی :تا جایی که من دیدم سبک نگارش و خط *چلنگر* در ماه‌های پایانی سال ۱۳۳۲ عوض می‌شود. اولاً نوشته‌هایی که امضای خود افراشته را داشته باشد، خیلی کمتر است و غالباً سفرنامه‌ی او به مسکو چاپ شده که خیلی هم مفصل است. صفحه‌ی ادبیات محلی هم به نظر می‌رسد، تعطیل شده.

نوح :ادبیات محلی کم شده بود. روزنامه قبلاً ۴ شماره در هفته بود، در ۸ یا ۱۲ صفحه. همیشه بخش محلی را داشت، اما در یک دوره‌ی نشریه، در یک صفحه‌ی مشخص نبود و در صفحه‌های مختلف پرت و پلا بود. تا وقتی که ۴ صفحه بود، صفحه‌ی سوم به اشعار محلی اختصاص داشت.

صفحه ۳ — شهربانی از انتشار ادبیات محلی جلوگیری نموده است — شماره ۷۵

نامهٔ سرگشادهٔ کهرمند دولت بجناب آقای وزیر

از: فر

ای وزیر!

واسطهٔ عدل چلنگرخانهٔ مبارکه

میدهی بر گفته‌هایم لحظه‌ای گوش‌ای وزیر!

تا بگویم شرح این احوال مغشوش‌ای وزیر

هر دم از فکر طلبکار، ای جناب مستطاب!

از: مغ — راه ما

هر رهسپری که از ره خلق جداست، در راه خطاست

هر راهبری بهر رهش راهنماست، خسارش بپاست

پیچ‌وخم وچاه، هر رهی دردل خویش‌دارد کم وبیش

یک راه چپی ندارد وباشد راست، آن‌هم ره ماست

رنجبر دائمی :در این دوره، کاریکاتورها هم رنگی می‌شود.

نوح :بله اواخر رنگی شده بود. هم صفحاتش زیاد شد و هم رنگی شد.

رنجبر دائمی :و خیلی هم تندتر از پیش!

نوح :تندتر شده بود. نزدیک فرار شاه، حمله بیشتر متوجه‌ی دربار بود.

رنجبر دائمی :درباره‌ی کاریکاتورهای *چلنگر* پرسشی داشتم. کاریکاتورها را چه کسانی می‌کشیدند و چگونه تهیه می‌شدند؟

نوح :از اولین شماره، کاریکاتورهای *چلنگر* را بیوک احمری می کشید. او در لاله‌زار، روبه‌روی کوچه‌ی فردوسی که تئاتر فردوسی بود، دفتر نقاشی داشت و کار می‌کرد. خط می‌نوشت و کاریکاتور می‌کشید. کاریکاتورهای *چلنگر* را او می‌کشید؛ تا مرداد ۳۲. البته در طی دو سه سال شاگردهای احمری هم روی کار آمدند. مثلاً یکی از شاگردانش [بهروز] گلزاری بود. سال‌های بعد از کودتا هم همیشه او را می‌دیدم و با هم دوست بودیم. یکی دیگر از شاگردان که زیر دستِ احمری بزرگ شد و کار یاد گرفت، غلامعلی لطیفی بود که در قید حیات است. لطیفی بعدها حقیقتاً به استادی رسید. و دیگری پرویز کلانتری بود].۱۴ [...] [یادم است که پدرش رفیق من بود. توده‌ای بود. یک روز دست

پرویز کلانتری را گرفت و او را به دفتر *چلنگر* آورد و برد پیش افراشته. به افراشته گفت: پسرم نقاشی می‌کند. می‌خواهم کار یادش بدهید تا به دردتان بخورد. افراشته هم او را به احمری سپرد [...].بیشتر کاریکاتورها کار این چند نفر بود. البته خیلی‌ها هم از شهرستان مطلب و کاریکاتور می‌فرستادند .

کاریکاتور، شعر، داستان‌های زیادی از شهرستان‌ها به دست ما می‌رسید. [علی ممتاز میثاقی] سنگسری مسئول ادیت کردن تمام مطالب رسیده به *چلنگر* بود .درباره‌ی زندگی سنگسری به طور کامل در کتاب *بررسی طنز در ادبیات و مطبوعات فارسی* نوشته‌ام].۱۵ [در نتیجه انجام تمام کارهای به قول خودشان" *چلنگری* کردن" [با او بود]" .*چلنگری* کردن" به معنای تعمیر شعر است" .*چلنگر*خانه "محل نامه‌های رسیده بود و مسئول ادیت کارها سنگسری. او

نامه‌های رسیده را تنظیم می‌کرد و برای چاپ می‌فرستاد. اشعار را تصحیح می‌کردند و بعد چاپ می‌کردند؛ همین طور کاریکاتورها را. از شهرستان‌ها خیلی مطلب می‌رسید. همه را چک می‌کرد و آنچه به درد می‌خورد، حتا اگر اشکالی هم داشت رفع می‌کرد و برای چاپ می‌داد.

رنجبر دائمی :پس کاریکاتورهایی که در صفحه‌ی یک بود...

نوح :همه‌ی کاریکاتورهای صفحه یک کار احمری بود. کم کم کارهای گلزاری هم در صفحه‌ی یک چاپ شد.

رنجبر دائمی :کاریکاتورها چگونه کشیده می‌شد؟ منظورم موضوع و تم کاریکاتورهاست.

نوح :ما هیئت تحریریه داشتیم. جمع می‌شدیم و هر کس هر سوژه‌ای داشت می‌گفت. مثلاً افراشته سوژه‌ای را می‌پسندید و می‌گفت تو خودت شعر بساز روی همین سوژه. سوژه‌ای را دیگری مطرح می‌کرد و افراشته می‌گفت : این به درد کاریکاتور می‌خورد. آقای احمری شما این سوژه را بکش! او فوری سوژه را یادداشت می‌کرد. یعنی همه در تحریریه برای انتخاب سوژه و تم و موضوع شرکت داشتند.

رنجبر دائمی :شعرهایی که همان عنوان کاریکاتورها را دارند، مثل "ملت فاتح"، ۳۰ تیر و... هم در *چلنگر* کم نیست .

نوح :این نوشته‌ها که مطالب اصلی بود را یا سنگسری می‌نوشت یا افراشته و یا جَلی. مطالب این سه نفر همیشه در صفحه‌ی اول بود .کاریکاتور هم برای برخی از شعرها تهیه می‌شد.

رنجبر دائمی :اول شعر سروده می‌شد بعد کاریکاتور کشیده می‌شد؟

نوح :نه بسیاری مواقع همزمان تهیه می‌شدند. تحریریه کارش همین بود. یا اینکه شعر می‌ساختند و می‌آوردند و بعد افراشته می‌گفت روی این شعر،کاریکاتوری کشیده شود.

رنجبر دائمی :موضوع کاریکاتور چطور تعیین می‌شد؟ بعضی از این کاریکاتورها از لحاظ سیاسی پیام بسیار روشنی دارند و تند هستند.

نوح :خواننده‌های شهرستان‌ها هم دیگر خط روزنامه را می‌شناختند و دست‌شان آمده بود؛ همان‌ها که مطالب می‌فرستادند را می‌گویم. آن‌ها هم می‌دانستند در نوشته‌های‌شان تا کجا می‌توانند تند بروند. اگر نوشته خیلی تند بود و به محتوای روزنامه نمی‌خورد، چاپ نمی‌شد. ولی بیشتر چیزهایی که می‌رسید و قابل چاپ بود، همه چاپ می‌شد.

رنجبر دائمی :به عنوان مثال در یکی از *چلنگر*های ماهانه، کاریکاتور معروف مصدق است که دایره زنگی در دست می‌رقصد برای عمو سام و... چطور تصمیم گرفته می‌شد که چنین کاریکاتوری کشیده شود؟

نوح :افراشته موضوعی را می‌گفت و بچه‌ها می‌کشیدند. پایین کاریکاتورها هم غالباً اسامی‌شان خیلی ریز نوشته می‌شد. مثلاً گاهی گلزاری است که مشخص می‌شود. امضای بیوک احمری، "بیوک" بود. البته برای من خیلی عادی بود تشخیص دادن امضاها. امضای همه را می‌شناختم. تخلص خلیل سامانی "موج" بود. به شعرا و نویسندگان، "چلنگریون" می‌گفتیم؛

نقل کلیشه‌ها و مندرجات این روزنامه بدون اجازهٔ کتبی ممنوع است — سال اول — ۵ شنبه ۱۴ بهمن ماه ۱۳۳۰ — شماره ۹۳

چلنگر

از: خلی — مصر آزاد

یا توام ای نوادهٔ فرعون!
ای عوض کرده باز دیگرگون
آلت دست انگلیس شدی
سر آن سفره کاسه لیس شدی
ملت مصر، مرد و مردانه
تیغ میزد بشرق بیگانه
تا که خاک مصر را آزاد
از کف دشمنان زشت نهاد
اندر این راه کشته ها داده
پر و برنا بخاک افتاده
تو برون آمدی ز جله بشر
زدی از پشت سر به او خنجر
طبق دستور، کودتا کردی
شرط خدمت بجای آوردی
چیست نفع تو ای جناب امیر
بهر پلک ملت گدا و فقیر!
ثروت مصر را چپو کردن
جای در «مونت کارلو» کردن
هجر زالو مکیدن خون ها
باختی در قمار، ملیون ها
تخم کین و نفاق پاشیدن
الکسی پیشوا تراشیدن
پیشوائی که ملت بیدار
بود از دین دخش بیزار
پیشوائی که بود در دنیا
تکیه گاهش دلار آمریکا
پیشوائی که جون حریف آمد

از: م. م. سنگری — بنازم بر عمو سام و بر این تخم!

شنیدم گر کسی مکار و فرتوت
نبودی زنده گی در کنه دلتوت
(بحرف عمه و تعریف خاله)
ز اثر شاهد و اشعار (هاله)
بناگه قهرمان الاشعور شد!
بگوش عالم از تعریف پر شد

غرض از باب او آقا عموسام
بدادش پرورش از صبح تا شام
اگر چه خدمتش بسیار میکرد
برای تخم او اینکار میکرد!
پس از ماه و روز و دقیقه
قلوب انداخت تخم پلکطریقه!

عجب تخمی! سیاه و سبز و براق
کلفت و نازک و کوتاه و دراز
فشنگ و مشت پر کن هر دو سر زد!
بر آنکس آفرین این تخم را کرد!
بهو از انتخابات عمو سام
به آهنگ دزیم داچیم دریم دام
بهر لک حاجی و ضرب و کباچه
برود چوب باطون و طپانچه
برون آمد ز تخم پیشوائی
شش هفتا جوجه با رای گدائی
بنازم بر عمو سام و بر این تخم
بنازم بر چنین تخم و چنین شخم!
بسی خوابید روی تخم طفلک
که شد خارج کلاغ و جوجه لک لک
قوام السلطنه با آن کمالات
شده از شکل تخم پیشوامات!

از: افراشته — پالتو چهارده ساله

ای چهارده ساله پالتوی من
ای آنکه به پشت و رو رسیدی
هر چند که رنگ و رو نداری
گشته بقه ات چو قابدسال
پاره پوره چو قلب مجنون
ای رفته بناز و آمده باز
خواهم ز تو از طریق یاری
این بهترین دوی من و تو از دوست

ای رفته سر آستین و دامن
جز خوردی و وصله، پینه چیزی
وا رفته ای و اطو نداری
صد رحمت مل به لنگ بغال
چل تکه چو بلغچهٔ گلین جون
صد بار گرو دکان دراز
امساله مرا نگه بداری
تا سال دگر خدا بزرگست

به همه‌ی کسانی که در دفتر *چلنگر* کار می‌کردند. مرتضی مرتضوی با تخلص "شبنم" از همکاران ما بود و... اسامی‌شان هست.

رنجبر دائمی :ببخشید "ستوده" که بود؟

نوح :خود افراشته. "معمارباشی" هم تخلص دیگرش بود. "ستوده "خود افراشته است.

رنجبر دائمی :چرا از اسامی مستعار استفاده می‌کردند؟

نوح :مثلاً افراشته بعضی اوقات در یک شماره سه یا چهار شعر داشت. درست نبود در سه چهار جای روزنامه اسم او بیاید. یا "ستوده" و یا "معمارباشی" می‌گذاشت. جَلی هم تخلص‌های مختلفی داشت. یکی از امضاهای جَلی، "خفی" بود. "فلانی" هم تخلص جَلی بود. سنگسری هم تخلص‌اش "سنگ‌پایی" بود.

رنجبر دائمی :پس می‌شود گفت هسته‌ی نویسندگان *چلنگر* چند نفری بیشتر نبودند.

نوح :بله بیشتر ۵ یا ۶ نفر بیشتر نبودیم. کاریکاتوریست‌ها ۴ یا ۵ نفر بودند. بقیه‌ی کاریکاتورها از شهرستان‌ها می‌رسید. در دفتر" *چلنگری* می‌شد"؛ یعنی تصحیح و چاپ می‌شد.

رنجبر دائمی :تیراژ *چلنگر* چقدر بود و تا چه اندازه در سطح کشور پخش می‌شد؟

نوح :من تا هشتاد هزار شماره را به یاد دارم. برای آن زمان رقم بسیار زیادی بود. البته تیراژهای عادی بیشتر روی بیست تا سی هزار دور می‌زد. اما وقتی شماره‌ی ویژه [بیرون می‌دادیم]، چاپخانه هم صدایش درمی‌آمد. ماشین‌های چاپ آن موقع که مثل حالا نبود. هنوز ماشین روتاتیو نیامده بود.

رنجبر دائمی :چاپخانه‌های *حزب* بودند و یا چاپخانه‌های معمولی؟

نوح :چاپخانه‌های معمولی که گاه هم عوض می‌شد. تا آنجایی که من به یاد دارم *چلنگر* بیشتر در «چاپخانه‌ی آفتاب» چاپ می‌شد؛ در خیابان ناصر خسرو. اسم چاپخانه هم در شماره‌های مختلف آمده.

رنجبر دائمی :آفتاب چاپخانه‌ای عادی بود؟ ربطی به چاپخانه‌ی *حزب توده* نداشت؟

نوح :کاملاً عادی بود و هر کس هر چه می‌برد چاپ می‌کرد. ابداً ربطی به *حزب* نداشت .چاپخانه‌ی *حزب* مخفی بود که بعدها لو رفت. البته حزب همیشه دو یا سه چاپخانه داشت. وقتی یکی را می‌گرفتند و می‌بستند، دو چاپخانه‌ی دیگر کار می‌کرد. بزرگترین و معروف‌ترینش، چاپخانه‌ی داوودیه بود که [حسن] سبزواری آن را لو داد.

رنجبر دائمی :پس هرگز *چلنگر* از امکانات *حزب* استفاده نکرد؟

نوح :نه هرگز.

رنجبر دائمی :*چلنگر* چطور در سطح کشور پخش می‌شد؟

نوح :تهران یک مرکز توزیع داشت. پیرمردی بود به نام "سقاباشی "که از دوره‌ی پهلوی اول موزع بود. در کوچه‌ی کیهان، مرکزی داشت و از آنجا روزنامه‌ها را توزیع می‌کردند. خودشان سهمیه‌ی شهرستان‌ها را در دفترشان بسته‌بندی می‌کردند به پستخانه می‌بردند. کارگر هم زیاد داشت .گاهی دو تا سه هزار نسخه از یک شماره برای توزیع در تهران می‌داد .مسئولیت توزیع با او بود. به هر روزنامه‌فروشی که می‌آمد، به نسبت تعدادی که می‌فروختند و یا حدس می‌زدند می‌توانند بفروشند، روزنامه می‌داد. هر کس روزنامه‌هایش تمام می‌شد و کم می‌آورد، دوباره به "سقاباشی" مراجعه می‌کرد و تعدادی دیگر می‌برد. یعنی در تهران مرکزی بود که طبق معمول، روزنامه را توزیع می‌کرد و اسمش اداره‌ی توزیع بود .به کسی هم که توزیع می‌کرد، موزع می‌گفتند. سال‌ها بعد که سقاباشی دیگر پیر شده بود، جوانترها جایش را گرفتند.

رنجبر دائمی :همین تعداد انبوه شعر و کاریکاتورهایی که از شهرستان‌ها به دست‌تان می‌رسید، اثبات می‌کند تعداد خواننده‌ی بالای *چلنگر* را...

نوح :خیلی تعیین‌کننده و تأمین کننده بود. گاهی سنگسری می‌گفت: آقای افراشته، باید در فکر یک ویژه‌نامه باشیم.

منظورش این بود که به جای چهار صفحه و یا هشت صفحه، ویژه‌نامه‌ی ۱۲، ۱۶ یا ۲۴ صفحه‌ای منتشر کنیم. وقتی افراشته می‌پرسید، چطور؟ می‌گفت: مطالب زیادی از شهرستان‌ها آمده و جمع شده. نویسندگانش چشم به راه هستند .باید برای‌شان چاپ کنیم. قیمت این ویژه‌نامه‌ها دو سه برابر *چلنگر*های عادی بود. گاه ۱۲ صفحه گاه ۱۶ صفحه.

رنجبر دائمی :همین نشانه‌ی این است که *چلنگر* در شهرستان‌ها هم خیلی خوانده می‌شد و مرتب هم به شهرستان‌ها می‌رسید.

نوح :بله، خیلی خوانده می‌شد.

رنجبر دائمی :پس به هشتاد هزار تیراژ هم رسید. همه به فروش می‌رفت؟

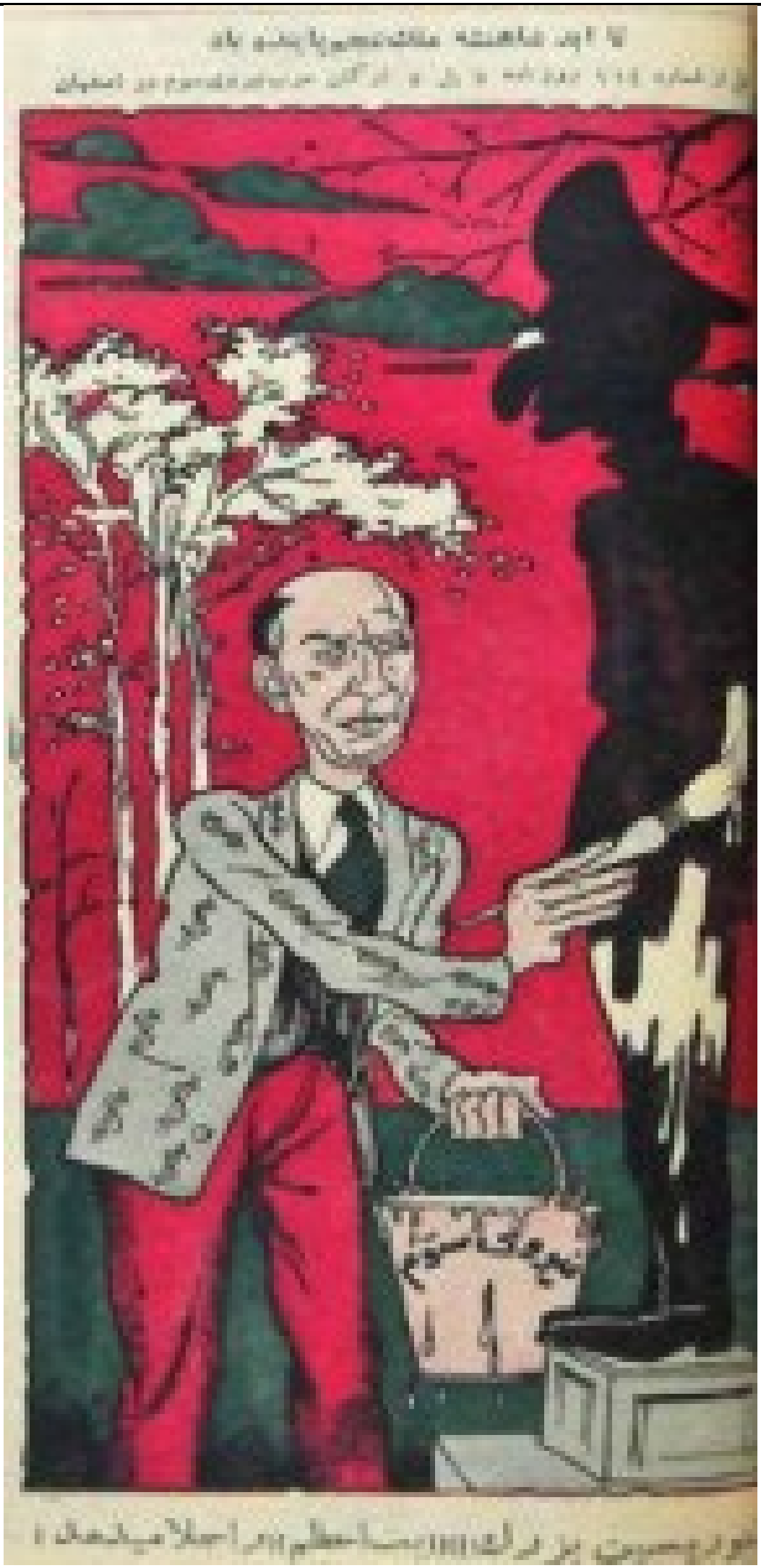

نوح :تیتراژهای عادی بین بیست، سی تا پنجاه هزار در نوسان بود. خوب فروش می‌رفت. آن اندکی هم که می‌ماند سر ِسال، صحافی می‌شد و دوره‌ای می‌فروختند. مثلاً *چلنگر* دوره‌ی اول، سال اول، سال دوم و... به شکل صحافی شده به فروش گذاشته می‌شد .*چلنگر*، برای دو سال و نیم منتشر شد. ۲۹ اسفند سال ۱۳۲۹ انتشارش آغاز شد تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

رنجبر دائمی :خط *چلنگر* درباره‌ی *حزب زحمتکشان ملت ایران* از آغاز و حتا بعدها درباره‌ی بقایی و ملکی و *نیروی سوم* خیلی تند بود.

نوح :*چلنگر* همیشه علیه آن‌ها بود. خلیل ملکی را انشعابی می‌دانست. به دکتر بقایی هم می‌گفتند رهبر صد و بیست کیلویی.

رنجبر دائمی :کاریکاتورهایی هم هست که او را مأمور به صورت آمریکا نشان می‌دهد.

نوح :بله، کار دیگری که *چلنگر* می‌کرد این بود که تصنیف‌هایی که سر زبان‌ها می‌افتاد، مثلا تصنیف " آن یار منست که می‌رود سربالا " ـ که روزی تصنیف معروفی بود ـ می‌گرفت و روی آن شعر می‌ساخت. آقای [حسین] مجرد در قدیمی مدیر روزنامه‌ی *شهر فرنگ* بود. با افراشته کار می‌کرد. هم مصحح بود و به چاپخانه برای غلطگیری می‌رفت

چلنگر — شنبه ۴ آبان ماه ۱۳۳۰ — شماره ۶۹

از: حسین آقا — تصنیف (لطفعلی خاندار) — بآهنگ (دامن بلند)

و هم روی تصنیف‌هایی که بین مردم گل می‌کرد،

شعرهایی، عکس آنچه در شعر اصلی بود، به فکاهی می‌ساخت. مثلا یک عکس شعر برای معدل شیرازی ساخت:

ای آنکه به ارباب خودت می‌نازی/ وای وای

نام تو بود معدل شیرازی/ وای وای...

کارشان این بود. وقتی یک تصنیف، خوب گل می‌کرد آقای مجرد تغییرشان می‌داد و یا برای مصدق می‌ساخت یا برای بقایی و یا دیگرانی که *چلنگر* با آن‌ها مخالف بود.

یک کار دیگر *چلنگر*، کنکاش در ادبیات بود که ستون خوبی هم بود. مثلاً یکی از اشعار سعدی را بررسی می‌کردند. مانند:

کی از بزرگان اهل تمیز

حکایت کند ابن عبدالعزیز

خُب، این آقای عبدالعزیز که بود؟ به این شیوه مطلب می‌نوشتند. اسم این ستون را الان به یاد نمی‌آورم].۱۶ [وقتی به دوره‌های *چلنگر* نگاه کنید، این بخش را هم خواهید دید. مثلاً« **وقتی افتاد فتنه‌ای در شام/ هر یک از گوشه‌ای فرا رفتند** .»می‌گفت این فتنه کجا بود؟ یعنی کودتا شد؟ یا مثلاً: "قبله‌ی‌عالم دستور داد که آن‌ها را بیرون کنند"؟ از این نوع مضامین. شعر را به طنز بررسی می‌کردند. این‌ها کارهایی بود که ابدا کننده‌اش افراشته بود .

رنجبر دائمی :انتقادش از خلیل ملکی فقط به دلیل انشعاب او از *حزب توده* بود؟! در مصاحبه‌ای با محمود ژندی[۱۷] [شنیدم که او هم از مخالفت افراشته و کینه‌ی تندی که نسبت به انشعابیون داشت، می‌گفت. پس می‌شود گفت که این دیدگاه شخصی افراشته بود؟

نوح :نه، ببینید، به زبان ساده بگویم :*حزب* نمی‌خواست خودش همه را بزند در نتیجه *چلنگر* برخی را می‌زد.

رنجبر دائمی :جایگاه افراشته در *حزب* و در زمان انتشار *چلنگر* چه بود؟

نوح :افراشته در *حزب* هیچ مقامی نداشت. عضو ساده‌ی *حزب توده‌ی ایران* بود. همه‌ی ما اعضای تحریریه‌ی *چلنگر*، اعضای ساده‌ی *حزب* بودیم .سنگسری، من، فریدون صهبایی، سید ابوالفضل نیری و... همه عضو ساده‌ی *حزب* بودیم .هیچ‌وقت هم کسی نمی‌گفت عضو *حزب* است یا نیست. کسی حق سؤال نداشت. تشکیلات *حزب* در آن زمان مخفی بود.

رنجبر دائمی :آیا شما با سازمان‌های علنی *حزب* ارتباط داشتید؟ مثلاً با جمعیت *ملی مبارزه با استعمار*؟

نوح :بله، همه‌ی ما به آنجا می‌رفتیم و آن هم یک سازمان علنی بود که همه می‌توانستند با آن رابطه داشته باشند [...] «خانه‌ی صلح» در خیابان فردوسی روبه‌روی فروشگاه فردوسی بود؛ در یک کوچه‌ی بن‌بست .شب‌ها به آنجا می‌رفتیم. کسانی که کار تشکیلاتی نمی‌کردند، برای وقت‌گذرانی به «خانه‌ی صلح» می‌رفتند که در اطرافش آبجوفروشی بود، میخانه بود. بچه‌ها در «خانه‌ی صلح» همدیگر را می‌دیدند بعد دسته‌جمعی می‌رفتیم آبجویی می‌خوردیم یا در کافه‌ای می می‌زدیم. گاهی هم افراشته بچه‌ها را مهمان می‌کرد.

رنجبر دائمی :از این طریق و از طریق خواندن روزنامه‌های علنی مانند *بسوی آینده* و *شهباز* و غیره آگاه می‌شدید درباره‌ی خطمشی *حزب*؟

نوح: بله.

رنجبر دائمی... :و بعد آن خطمشی را در *چلنگر* منعکس می‌کردید! درست است؟ قصدم از این سؤال این است که مکانیزم سیاست‌گذاری در نشریه‌ی *چلنگر* را بهتر بفهمم و بدانم خط سیاسی *چلنگر* چطور شکل می‌گرفت.

نوح :کاملاً. خط سیاسی *چلنگر* را خود افراشته با شعرایی که در *چلنگر* بودند منعکس می‌کرد و همه مواضع توده‌ای‌ها را می‌دانستند. همه می‌دانستند چه باید منتشر کنند و احتیاجی نبود که کسی به آن‌ها دستوری بدهد

انقلاب اکتوبر

زمانی که *حزب* اعلامیه‌ای چاپ می‌کرد و می‌خواست درباره‌ی آن اعلامیه چیزی ساخته شود، آن اعلامیه را یکی از ما به نظم می‌ساخت. ولی بقیه‌ی کارها خیلی عادی بود و هرکسی که سوژه‌ای داشت مطرح می‌کرد، می‌ساخت و می‌آورد و چاپ می‌شد.

رنجبر دائمی :*حزب* هرگز با شما تماس نمی‌گرفت و دستوری نمی‌داد؟

نوح :ابداً. می‌دانستند که ما کار خودمان را می‌کنیم و شعرهایی هم که می‌ساختیم همه در خطِ *حزب* بود .لزومی نداشت چیزی به ما بگویند و یا رهنمودی بدهند.

رنجبر دائمی :آیا هرگز *حزب* به *چلنگر* درباره‌ی خطاش تذکری داد؟

نوح :نه، هرگز. کسی چیزی نمی‌نوشت که احتیاج به تذکر *حزب* باشد .*چلنگر* یک جمله نداشت که بی‌هدف باشد .*توفیق* نشریه‌ای فکاهی بود که من هم با آن کار کردم. همه‌ی گردانندگان *توفیق* از دوستان من هستند .*توفیق* ضمن اینکه سیاسی بود، بسیار ملایم بود و خط خاصی نداشت. درباره‌ی گرانی گوشت و نان و... و دیگر مسائل انتقاد می‌کرد. ولی *چلنگر* خطی را که از اول داشت تا به آخر دنبال کرد. یک مطلب عاشقانه در *چلنگر* نمی‌بینید .اگر هم مطلبی عاشقانه بود، سیاسی می‌شد.

آن زمان همه می‌دانستند که چه نشریه‌ای یا فردی با *حزب* است و چه نشریه یا فردی علیه *حزب* !به آن نشریه یا فردی که مخالف *حزب* بود همه حمله می‌کردند. لزومی هم به دستور هیچ کس نبود. در نتیجه دیدگاه *چلنگر* نسبت به شوروی هم دیدگاه احزاب برادر بود؛ مانند تمام کمونیست‌های دنیا که خودشان را از احزاب برادر می‌دانستند.

رنجبر دائمی :افراشته هم شعر معروف انقلاب اکتبر را داد...

نوح :بله» :**این قصه سی و چند سال است/ انگار که داستان حال است** ...«با این بیت شروع می‌شود. سنگسری هم شعری برای انقلاب اکتبر ساخت. خیلی شعر خوبی است. در تک شماره‌های یک صفحه‌ای منتشر

شد. همان زمان که *چلنگر* توقیف شده بود. من این شعر را در کتابم چاپ کردم:

دیروز ده‌ها هزار نفر از مردم ضداستعمار، صلحدوست و شرافتمندتهران در میتینگ یادبود ایوسیف ویساریونویچ استالین شرکت کردند. استالین زنده بود، زنده است و زنده خواهد بود، جاوید باد نام استالین پرچمدار صلح، زنده باد اتحاد شوروی میهن استالین، نام استالین کبیر جاوید است، برقرار باد پرچم لنین ـ استالین! افتخار رفیق استالین نجات دهندهٔ ملل جهان از یوغ فاشیسم هیتلری، اینها شعارهائی بود که در میان مشتهای فشردهٔ زحمتکشان تهران بچشم میخورد. نمایندگان مجامع دموکراتیک و اتحادیه‌های کارگری درباره رفیق استالین صحبت کردند.

دل‌ها تپش گرفته و تنها به جنب و جوش

میزی وسط نهاده و چندین نفر خموش

بر دور ساعتی که به کندی رود جلو

دادند گوش هوش...

رنجبر دائمی :در اسفند ۱۳۳۱ به هنگام مرگ استالین هم ستایش از شوروی در *چلنگر* برجسته است.

نوح :بله، میتینگی که در میدان فوزیه برای مرگ استالین برگزار شد، بی‌نظیر بود.

رنجبر دائمی :درباره‌ی نام روزنامه‌ی *چلنگر* نوشته‌اید که انتخاب صادق هدایت بود...

نوح :افراشته می‌گفت: وقتی می‌خواستم امتیاز نشریه را بگیرم، صادق هدایت به من پیشنهاد کرد که: به نام *چلنگر* بگیر .اسم قشنگی‌ست. وقتی هم روزنامه درآمد، افراشته می‌گفت: کنار بساط روزنامه‌فروش‌ها می‌ایستادم تا ببینم چه کسانی *چلنگر* را می‌خرند. غروب رفتم به کافه فردوسی. بچه‌ها به من گفتند: آقای افراشته این چی بود که درآوردی؟ من کلی پکر شده بودم و تو لب رفته بودم .گوشه‌ای نشستم تا صادق هدایت آمد. هدایت گفت: روزنامه‌ات را دیدم، آفرین چه روزنامه‌ی خوبی است. گفتم: این‌ها که همه بد می‌گویند و خوش‌شان نیامده. هدایت گفت: آخه این روزنامه مال این‌ها که نیست !خواننده‌ی این روزنامه از میدان توپخانه به پایین است. روشنفکرها که این چیزها را نمی‌فهمند. افراشته می‌گفت: بعدها متوجه شدم که چقدر صادق هدایت درست تشخیص داده بود و چقدر درست می‌گفت. من خودم واقعاً شاهد بودم که توده‌ی مردم به *چلنگر* توجه داشتند. در زندان دیدم که زندانیان عادی شعرهای *چلنگر* را حفظ بودند و می‌خواندند. حتی کسانی که هیچ گرایش سیاسی نداشتند؛ چه برسد گرایش به *حزب توده* !خیلی‌ها بودند که اهل شعر بودند و ذوقی داشتند و خیلی از اشعار افراشته و جَلی را از حفظ می‌خواندند.

چاپ دوم

۱۵ ریال

نامهٔ چلنگر

سال اول - شمارهٔ ۱ - نوشنبه ۲۷ فروردین ۱۳۳۰

نامهٔ چلنگرباشی به خوانندگان

رنجبر دائمی :خب، تأثیر *چلنگر* بر مطبوعات کشور تأثیر عمیقی بود...

نوح :خیلی عمیق بود. در مطبوعات فارسی، روزنامه‌ای با این شکل و محتوی نداشتیم. بله *صوراسرافیل* بود، اما *صوراسرافیل*،*چلنگر* نمی‌شود .من به یاد ندارم نشریه‌ی دیگری به غیر از *آهنگری* که خودم با گروهی از دوستان بعد از انقلاب درآوردم، مانند *چلنگر* بوده باشد .*چلنگر* "تا "ندارد "بی‌تا"ست! یکتاست!

رنجبر دائمی :چرا از استفاده از نام *چلنگر* در سال ۱۳۵۷ جلوگیری شد؟

نوح :من امتیاز *چلنگر* را داشتم. پسر افراشته، اجازه‌ی انتشار تمام آثار افراشته را به من داد؛ از جمله *چلنگر* را . تنها با این شرط که اگر خواستم روزنامه‌ای با نام *چلنگر* در بیاورم با نظر *حزب* باشد .من هم وقتی خواستم بعد از انقلاب *چلنگر* را منتشر کنم به دبیرخانه‌ی *حزب* رفتم .گفتم: می‌خواهم این روزنامه را منتشر کنم. گفتند: اگر مسئولیت روزنامه تنها با خودت است برو و منتشر کن. گفتم: نه ما شورای نویسندگان داریم .پرسیدند چه کسانی هستند؟ گفتم: یکی دو نفر مثل غلامعلی لطیفی که از بچه‌های *چلنگر* بود .سنگسری که از پایه‌گذاران *چلنگر* بود . بقیه هم چند نفری از بچه‌های *توفیق* هستند .گفتند پس ما باید حداقل کاریکاتورهای صفحه یک را ببینیم؛ البته اگر می‌خواهید با نام *چلنگر* چاپ کنید. اولین شماره *آهنگر* را حتماً دیده‌اید. وقتی این شماره را به دبیرخانه‌ی] *حزب توده ایران* [بردیم گفتند این را می‌خواهید چاپ کنید؟ مثلث بیق را؟ بازی شطرنج را؟ گفتیم: حتماً، چون شورا تصویب کرده است. گفتند: نه، *حزب* اجازه نمی‌دهد که با نام *چلنگر* این مطالب چاپ شود. فردا همین را جلوی دانشگاه علم می‌کنند که روزنامه‌ی *چلنگر* باز شروع کرده و این بار علیه انقلاب! ما نمی‌توانیم پاسخگو باشیم.

رنجبر دائمی :این رفتار را در دوران افراشته حزب نکرده بود. درست می‌گویم؟

نوح :نه، در آن زمان هیچ‌وقت دخالت نمی‌کرد. چون خود افراشته تصمیم گیرنده بود. من که در دوره‌ی بعد از انقلاب تصمیم گیرنده نبودم .شورا بود که تصمیم می‌گرفت. من هم یک رأی در شورا داشتم. این بود که گفتند نه! وقتی برگشتم در چاپخانه همه منتظر نتیجه‌ی گفتگو با حزب بودند تا روزنامه زیر چاپ برود. به بچه‌ها گفتم که با حزب به توافق نرسیدیم. سنگسری گفت: بسیار خوب، مسئله‌ای نیست .*چلنگر* در نمی‌آوریم .*آهنگر* در می‌آوریم .*آهنگر* که از نشریات حزب نیست.

آهنگر را درآوردیم در حالی که به رنگ قرمز *چلنگر* را زده بودیم و رویش *آهنگر* گذاشتیم .حزب به من گفت: تو به فکر خودت باش! فردا که دادگاهی شدی چه می‌خواهی پاسخ دهی؟ گفتم: شوراست. گفتند: شورا چیست؟ همه چیز به نام توست. امتیاز روزنامه‌ای به نام *آهنگر* را [مرتضی] راوندی داشت و من به یاد نداشتم. ما *آهنگر* را منتشر کردیم و بعد بچه‌ها خبر دادند که امتیاز *آهنگر* را [مرتضی] راوندی دارد. آیا از آقای راوندی اجازه گرفتید؟ *آهنگر* در اصفهان ارگان حزب بود .بچه‌ها به من گفتند تو باید به دیدار راوندی بروی و اجازه بگیری .هیچ‌کدام با راوندی آشنا نبودند. من به منزل آقای راوندی رفتم. گفت :می‌دانستم دیر یا زود به دیدارم می‌آیی. پرسید: چرا با حزب نساختید؟

گفتم :حزب نمی‌گذارد با نام *چلنگر* روزنامه منتشر کنیم و معتقد است کارهای ما تند است. خطرناک است. راوندی

گفت:من مسئولیت *آهنگر* را به شما واگذار می‌کنم. خودت هم پاسخگو باش. قبول کردم و روی کاغذی امتیاز *آهنگر* را به من واگذار کرد. من هم آن را به تحریریه آوردم. به بچه‌ها گفتم: بزن بریم که دیگر کارمان درست است!

رنجبر دائمی :تیراژ *آهنگر* هم خیلی بالا بود.

نوح :خیلی.

رنجبر دائمی :به یاد دارم که در میانه‌ی کار، *آهنگر* تذکری داده بود که ارتباطی با *حزب توده* ندارد. گمان می‌کنم در شماره‌ی ۴ یا ۵ بود.

نوح :خود *حزب* به ما گفت که این تذکر را بدهیم تا شما را به ما نچسبانند. محجوبی هم یک شعر ساخت:

ما چلنگر نیستیم آهنگریم.

از : نوین سمنانی

جشن مشروطه‌بی‌شاه ...

جشن مشروطه بی‌شاه احسن — بر همه خلق مبارک، آمین
جشن مشروطه بدون ملا عمیوت — بی‌سخنرانی و بی‌شاه و بیوت
که، ! "بله" بعده که اینجا شاعم — از کم و کیف امیر آگاهم
که : بله خدمتگزارم من — من دیگر آن، امیرالم من
تا که آزاد کنم ملت را — دور سازم ز رهش ذلت را
زحمت و رنج فراوان بردم — موی بوقلمون نسان خوردم
بخروم سر در این ره گوشه — تا به من جامه ناقصی پوشید
تا همه هستیم آزاد بخواه — کارمان هست براین گفته گواه
بی اداسه ده راه شهدام — بهتر از بعده؟ برخوم بابام
آن فرهنگ چه خدمتها کرد — گر چه نه، عاقبت از ناقص طرد
تنگ او زحمت بسیار کشید — "تا لب دجله به معشوقه رسید"
همه بودند از او راضی و شاد — شاعرم واقعا "کوهرشناد"
"کوهی" "شعلی" از او خشنود — هست با شعرش گرانی او بود
بود با مردم روحانی دوست — خاطراتی بدل خطه از اوست
منگ فرزند چنین بی پدرم — در ره عدل چو او رهبرم
تا که تکمیل کنم مشروطه — در غم و رنج زدم سعی لوطه
"دعب" کاری را کردم دنبال — تا کنم کشف سران انحلال
همه بودند به شهدم آزاد — کاسب و زارع، راضی دلشاد
کسی از دست من آزرده نشد — ملی از داشتی افسرده نشد
بجز از بی‌وطنان، بیدینان — ماجراجویان با بدبینان
کی شد گفته سوزان عطر — باورت نیست : یک آسمار بگو
الغرض حامی مشروطه منم — دم . آری که شهیدی بخنم
هر که جز من سخن از حق گوید — هست ناحق . سخنش لق گوید
حق فقط حرف من و بابام است — بعد با . حق سخن اقوام است
حق ندارد کسی از خود و کلان — غیر با "حق بعدایه" "شیوان"

• • • • •

بود اگر شاه کنون مصدر کار — در رجزخوانی خود شام و نهار
جنته میکرد بما این سخنان — که بله، شاه چنین است و چنان
رادیو - تی‌وی، روزی ده بار — میشود این سخنان را تکرار
که شهنشاه چنین فرمودند — چونکه در فکر رعیت بودند

• • • • •

آری، ای ملت بیدار و غیور — بعد تصویری سلم و زجر و سلیر
کشتای راحت از حیله شاه — از آدا و قسم و فریبکاه شاه
کشتای راحت از جنگ ساواک — از گلوبلای آدمکش ساواک
اینک راحت چنین جان بسر از — توئی چیست که ساواک بیدار
هست ساواک و سیا با موساد — در فن حیله‌گری‌ها استاد
همه هستند در این فکر و خیال — با دو باره بگذشت به جوال
بازی هنیار و بزن با تیشه — از همه دشمن مردم ریشه
دولت طبی ما اعراکه — فکر بازی این ساواکه
تو فقط باید با شور و شتاب — خشمها را بکشی طلی سراب
زود باید بجوی دست بکار — تا که خدمت برسد باز مهیا
بنگ دستان عمو سام و سیا — همه دارد که به نوبیو و رسا
بکند باز شرا خوار و اسیر — جان من، مسئله را سخت بگیر
تا که دشمن ز تو جوید شود — روزگارت همه چون عید شود
جشن مشروطه و دیگر اعیاد — همه را جشن بگیری دلشاد
فارغ از شاه و سیا و ساواک — خبی برکش در بهشت خاک

رنجبر دائمی :آقای [منوچهر] محجوبی هم در تحریریه‌ی *چلنگر* شرکت داشت؟

نوح :نه، او کرمانشاه بود. گویا یکی دو شعر فرستاده بود که پس از تصحیح در *چلنگر* چاپ شد. اما آشنایی از نزدیک با *چلنگر* و "*چلنگریون* "نداشت. بعدها که سنگسری به *توفیق* آمد همه با او آشنا شدند. اما هیچ‌کدام‌شان با افراشته آشنا نبودند.

رنجبر دائمی :پس رابطه‌ی *آهنگر* با حزب بسیار متفاوت بود تا رابطه‌ی *چلنگر* با حزب *توده*؟

نوح :ما اصلاً تابع حزب نبودیم .من هر وقت به دبیرخانه می‌رفتم، روان‌شادان [اعضای کمیته‌ی مرکزی] هر کدام که بودند تا مرا می‌دیدند، می‌گفتند: اعدام باید گردد! آن‌ها می‌گفتند این چه نشریه‌ای‌ست که در می‌آوری؟ می‌گفتم: شورا هست و من هم عضو این شورا هستم. اگر می‌خواهید من از شورا بیرون بیایم. آن‌وقت نشریه تندتر هم می‌شود. روزی [احسان] طبری به من گفت: نه، بگذار *آهنگر* باشد .به ترکیبش دست نزن و به کسی هم نگو که من گفتم. کار خیلی خوبی‌ست که این نشریه را منتشر می‌کنید.

رنجبر دائمی :برخی از کاریکاتورهای *آهنگر* واقعاً محشر است. کاریکاتور رضاخان و بازرگان که بازرگان می‌گوید: آسوده بخواب که ما بیداریم! و کاریکاتور بزرگ آخرین شماره. «از مشروطه به بعد» آن هم خیلی عالی است.

نوح :شعر آخرین شماره از من است:

جشن مشروطه‌ی بی شاه و لعین

بر همه خلق مبارک آمین

در هر شماره سه یا چهار شعر داشتم. در جلد اول یادمانده‌ها هم در این باره نوشته‌ام.[۱۸]

پی‌نوشت‌ها:

[۱] [به نوشته‌ی نصرت‌الله نوح، آشنایی او با محمد علی افراشته در »دهم اردیبهشت ۱۳۳۰ [که] مقارن بود با اول ماه مه» صورت می‌گیرد .نصرت‌الله نوح، *یادمانده‌ها*، جلد اول، انتشارات کاوه، سن حوزه، ۱۳۸۰، ص ۸۹

[۲] [در روز ۱۴ آذر ۱۳۳۰، شعبان جعفری تعدادی از اوباشان خود را برای حمله به اماکن مربوط به *حزب توده* در مرکز شهر تهران بسیج کرد. این حملات در حالی رخ داد که در همان روز, سازمان دانشجویان دانشگاه تهران وابسته به *حزب توده* میتینگ بزرگی در محوطه‌ی دانشگاه تهران تشکیل داده بود و سرهنگ ژاندارمری نوری شاد به طرز مشکوکی جان خود را از دست داد .اوباشان به رهبری شعبان به «خانه صلح» و دفاتر روزنامه‌های توده‌ای، از جمله *چلنگر*، در همان روز به شکل وحشیانه هجوم بردند. نگاه کنید به :*خاطرات شعبان جعفری*، به کوشش هما سرشار، نشر ناب، لوس‌آنجلس، ۱۳۸۱، صص ۸۹ تا ۱۰۷.

[۳] [محمد تربتی در خاطراتش نوشته است: «در یکی از شب‌های آخر زمستان ۱۳۳۳، مهندس گرمان که مسئول برخی از کارهای فنی حزب بود، با سر تراشیده به سر قرار خیابانی‌ام آمد و گفت:

قرار شده که در یک گروه چهار نفره و به همراه محمد رضا قدوه (دبیر جمعیت مبارزه با استعمار)، رحیم نامور (مدیر روزنامه‌ی شهباز) و محمد علی افراشته (مدیر روزنامه‌ی چلنگر)، از کشور خارج شوی. خودتان را باید به ریخت و قیافه‌ی دهقانان آذربایجان درآورید. از آنجا وارد خاک شوروی می‌شوید. چون تو جوان‌ترین فرد گروهی، مسئولیت گروه با توست...»، محمد تربتی، از تهران تا استالین آباد، چاپ یکم، نشر نقطه، ایالات متحده آمریکا، تابستان ۱۳۷۹، ص ۴۹

[۴] [نصرت الله نوح، یادمانده‌ها، پیش‌گفته، جلد اول، ص ۹۶

[۵] [همان، ص ۱۴۰

[۶] [اولین شماره‌ی دوره ی هفتم، سال اول *نامه ی مردم*، در روز چهارشنبه ۲۳ اسفند ۱۳۵۷ در ایران منتشر شد.

[۷] [*چلنگر* یکی از پر خواننده ترین هفته‌نامه‌های فکاهی ـ سیاسی ایران در پایانه‌ی دهه‌ی بیست و آغاز دهه‌ی ۳۰ بود (۱۳۳۱ـ۱۳۲۹). این هفته‌نامه را زنده یاد محمد علی افراشته، شاعر و طنز نویس بزرگ گیلانی انتشار می‌داد؛ به همکاری ابوتراب جلّی و در شهر تهران. سر عنوان این هفته‌نامه این بود :بشکنی ای قلم ای دست اگر/ پیچی از خدمت محرومان سر.

از ویژگی‌های آن یکی هم این بود که افراشته (۱۳۳۸ـ ۱۲۸۷، صوفیه) پاره‌ای از طنزنامه‌ها و شعرهای خود را به گیلکی در این هفته‌نامه می‌آورد. پس از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ شماری از شاگردان و دوستداران این طنزنویس برجسته‌ی ایران، به انتشار دوباره‌ی *چلنگر* دست زدند و این بار با نام *آهنگر* .سمت و سوی نشریه و ترکیب همکاران آن، با اطلاعیه‌ای که در *کیهان*، ۲۷ فروردین ۱۳۵۷ درج شد، به آگاهی همگان رسید: «فردا منتشر می شود :*آهنگر*

به جای چلنگر، طنزنامه‌ی *آهنگر* برای کارگران، دهقانان، پیشه‌وران، بازرگانان و دانشجویان... با طنزی کوبنده و مردمی، دست‌پخت: محمد علی افراشته، جمشید ارجمند، محمدتقی اسماعیلی، محمود پاینده پناهی سمنانی، رباب تمدن، فریدون تنکابنی، امین خندان، مظفر درفشی، مهین رضایی، خلیل سامانی، احمد سخاورز، م.م. سنگسری، حسین عازمیخواه، جواد علیزاده، غلامعلی لطیفی، منوچهر محجوبی، نصرالله نوح) .«برگرفته از کتاب گریز ناگزیر، نشر نقطه، ۱۳۸۷، صص ۱۷۴ و ۱۷۵(

[۸] [علاوه بر *آیندگان*، نشریات مطرح دیگر مانند تهران مصور، امید ایران، پیغام امروز، ندای آزادی، آزادی و... قربانی نخستین توقیف گسترده‌ی مطبوعات پس از انقلاب شدند.

[۹] [برای شناخت بیشتر از ابعاد دیگر زندگی فرهنگی و سیاسی نصرت‌الله نوح، به مستند «یادمانده‌هایی به یاد ماندنی»، ساخت احمد جواهریان مراجعه شود

https://youtu.be/HufnaEKXrxM

[۱۰] [شماره‌ی نخست *شب چراغ* به همت ابوتراب جَلی در تاریخ ۱۴ تیر ۱۳۳۱ منتشر شد تا آذر همان سال جَلی ۱۹ شماره *شب‌چراغ* را به انتشار رساند.

[۱۱] [بررسی دوره‌ی *چلنگر* حکایت از این دارد که در فاصله‌ی تیر و مرداد ۱۳۳۱ روزنامه توانست با نام اصلی خود، *نامه‌ی چلنگر*، چاپ و توضیح شود.

[۱۲] [انتقاد به دکتر مصدق در نشریه‌ی *چلنگر* پس از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ ادامه یافت، گاه حتا بسیار تندتر از پیش از آن تاریخ.

[۱۳] [این آخرین شماره دوره ی *چلنگر* است .*صلح دنیا* یکی از عناوین جایگزین نشریه ی *شب چراغ* به مدیریت جَلی هم بود.

[۱۴] [پرویز کلانتری ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۵ درگذشت.

[۱۵] [*نصرت الله نوح، بررسی طنز در ادبیات و مطبوعات فارسی*، انتشارات کاوه (سن حوزه)، چاپ دوم، تابستان ۱۳۷۳، صص ۲۰۱ تا ۲۳۱

[۱۶] [این ستون «تتبعات تاریخی» نام داشت.

[۱۷] [محمود ژندی، صاحب امتیاز روزنامه‌ی *بسوی آینده*، مصاحبه با حمید احمدی، طرح تاریخ شفاهی انجمن مطالعات تاریخ شفاهی ایران، برلن، ۲۶ مرداد ۱۳۷۴ خورشیدی

[۱۸] [نصرت‌الله نوح، *یادمانده‌ها* از بزرگ علوی تا رحمان هاتفی، خاطرات ادبی، هنری، سیاسی، انتشارات کاوه سن حوزه، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۰، صص ۲۶۹ تا ۲۹۶

سیاوش رنجبر دائمی، استادیار در رشته تاریخ مدرن خاورمیانه در دانشگاه سنت اندریو در اسکاتلند است. کار پژوهشی اصلی او بر روی شکل‌گیری نهادهای دولتی جدید در ایران معاصر و تاریخ جریان چپ است. او هم اکنون در حال انجام تحقیقی درباره موضع حزب توده ایران در دوره حکومت محمد مصدق است.